

برآوردن تاریخ

مدخلی بر شناخت آرای هایدین وایت^۱

• ترجمه و تلخیص: حبیب الله اسماعیلی

گذشته‌های تاریخی چگونه ایجاد می‌شوند؟ آفرینش گذشته‌های تاریخی بدیهی به نظر می‌آیند؛ اما، ما مطمئنیم که مورخان کار خود را بازسازی می‌نمندند نه آفرینش. از نظر مورخان، گذشته را شواهد آن بازنمایی می‌کند، حتی اگر گذشته را فقط بتوان به وسیله‌ی تقایی خرد، شکسته‌شده و ناقص به دست آورد. مورخان برای متمایز کردن هدف مطالعه‌ی خود از افسانه‌سریان، رمان‌نویسان و شعرایی که به تاریخ رجوع کرده و درباره‌ی آن چیزهایی اظهار می‌کنند، کار خود را بازآفرینی می‌نمندند. از نظر مورخان، آن‌ها شوه‌های موجود درباره‌ی گذشته‌ی واقعی را نادیده می‌گیرند و به وسیله‌ی عناصری از آن که ممکن است در قوت تصویر خلاق و شاعرانه‌ای که آن‌ها در طلبش مستند، به کار آید. چیزی را ایجاد می‌کنند.

مورخان ساً شواهد، ویرانه‌ها و آثار به یادگار مانده، شکل‌های گذشته‌ی زندگی کارمنی کنند. هدف آن‌ها اعاده و ارائه درست شیوه‌های آغازین زندگی است که این شواهد حتی در حالت ویران شده خود، نشانه‌هایی از آن محسوب می‌شوند. هر کسی که درباره ترمیم آثار هنری، معماری یا باستان‌شناسی مطالعه کرده است، می‌داند بازسازی (یک اثر نقاشی، ساختمان، دیوار، سند، بازار و سلاح) نه تنها مستلزم بررسی ساختار آگارین آن، بلکه به میزان قابل ملاحظه‌ای نیازمند بررسی ویرانی اثر اولیه است. بازگرداندن آنچه که زمان، انسان یا طبیعت به آن آسیب زده است، کاری فنی و دقیق و به اخلاق حرفة‌ای و مسئولیت انسان در برابر پیشینیان نیز مربوط است. بدین خاطر است که از نظر یونانیان و رومیان باستان هر نوع پل‌سازی و دروازه هر ساختنی، تکاری مقدس بود و در مراسم آیینی قربانی و یکی شدن با تقدیر و آنچه که خدایان مقدار کرده‌اند، مورد توجه قرار می‌گرفت.

اگر هدف پژوهش تاریخی، بازسازی گذشته به صورتی عینی است؛ باید پل ساخت که گذر از فاصله‌ی میان حال و گذشته را ممکن کند. ساختن این پل، در بردازندۀ مفهومی هستی‌شناختی ازحال است که در ادامه، از بخشی از گذشته که موضوع مورد نظر مورخ را تشکیل می‌دهد، جدا می‌شود. این که گذشت‌ای وجود داشت، به گواهی حضور کوئی شواهد آن، یعنی اسناد، یادگارهای، ایزارها، مؤسسات، شیوه‌ها، رسوم، وغیره است. این‌ها نمایانگر وجود کهنه و مردهای است که زمانی نو و زنده بوده است. بنابراین هدف پژوهش تاریخی به طور حتم بازسازی است، هر چند ممکن است یافته‌هایش کاربردهای دیگری داشته باشد. اما امساله‌ی تناقض‌آمیز آن است که بازسازی را فقط می‌توان براساس بازسازی به دست آورد. واسطه‌ی این

از میانه‌ی قرن نوزدهم، تاریخ در جایگاهی مشرف
بر دیگر علوم انسانی قرار گرفته است. التزام تاریخ
به روشی انتزاعی برای توصیف رویدادها که با ایجاد
رابطه‌ی جانشینی موقع میان حوادث، آن‌ها را تبیین
می‌کند، مبنا و الگوی دیگر حوزه‌های علوم انسانی است

گزارش کاملاً تاریخی درباره‌ی پدیده‌های اجتماعی یا انسانی، اطلاعات را کم و بیش مفید برای رشته‌های علمی خاصی ممکن می‌سازد، اما ذاتاً نمی‌تواند (بجز منظم‌سازی حسی) هیچ درک جامعی از این پدیده‌ها فراهم نماید.

انتقاد از جایگاه علمی مطالعات تاریخی، تفکر سنتی مورخینی را هدف قرار می‌داد که تاریخ را روانی‌گر ویدادها می‌دانستند. درواقع از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰، انقلاب ساختارگرایانه در تاریخ به دنبال جای گزینی ساختارها به جای رویداد به عنوان هدف درست مطالعه بود و بهخصوص حالت روانی بیان پدیده‌های تاریخی را نشانه‌ی اصلی و ضعیت پیش‌اعمالی تاریخ می‌دانست. رولان بارت، درباره‌ی رویکرد ساختارگرایانه تحلیل تاریخی سخن می‌گفت و بر این امر اصرار داشت که می‌توان گفت در فرم روانی تاریخ بدون ملاحظه محتویات آن، تاریخ سنتی هنوز هم در شکل جامع خود، اسطوره‌ای است. فرنان برودل در یک حکم مترافق درباره‌ی رابطه‌ی تاریخ با روایت استدلال می‌کرد که جایی که روایت باشد، تاریخی دست کم از نوع علمی وجود نخواهد داشت.

به‌نظر می‌رسد در مباحثه بین ساختارگرایان و روایتگرایان، این که آیا گذشته می‌تواند هدف مناسبی برای مطالعه موضوعی علمی باشد مسئله نبود؛ اما درباره‌ی این که داده‌های گذشته (سوابق، اسناد، یادگارها، و زمین‌شناسی) چگونه باید تفسیر شوند؛ خواه به عنوان رویدادهای مجرد یا به عنوان طبقه‌ای از رویدادها مباحثه در جریان بود. چگونه در یک سخنرانی ارائه می‌شوند؛ خواه به مثابه داستان و یا به مثابه ساختار، این امر یک موضوع ساختارگرایانه نبود. گذشته از نظر ساختارگرایان، تودهای از فرایندهای واقعی بود که می‌توان آن را به صورتی واقع گرایانه به شکل همبستگی‌های اماری نشان داد و از نظر روایتگرایان، گذشته تودهای از کنش‌های واقعی افراد و گروه‌هایی درگیر کشمکش بود که آن را به صورتی واقع گرایانه در قالب انواع داستان، اسطوره و نمایشنامه می‌توان ارائه داد. وظیغه پژوهشگر، کشف این ساختارها یا داستان‌ها در مستندات، شواهد، و سوابق باستان‌شناسی و انتخاب و استفاده از حالات توصیفی است که تناسب بهتری با بازنمایی واقعی آن‌ها در یک متن نوشته‌شده دارد. برخی از ساختارگرایان اعتقاد داشتند که روایتگرایان داستان‌هایی را ابداع و آن‌ها را به واقعیت‌ها تحمیل می‌کنند و بیشتر روایتگرایان اعتقاد داشتند که ساختارگرایان، مدل‌ها و طرح‌های مفهومی را که از رویدادها و فرایند محسوس بودن آن‌ها محروم

بازسازی‌ها، «حال» است که تکیه‌گاه محکمی است و از طریق پلی می‌توان گذشته‌ای طراحی شده را که گورهایی در آن قرار دارد و اشباح در آن اسکان گریده‌اند، بهصورتی ناقص [دواباره] طراحی کرد. بنابراین، هرپژوهش تاریخی مستلزم آفرینشی مضاعف است: پژوهش حال که تحقیق را از آن آغاز می‌کند، و پژوهش گذشته، که هدف احتمالی بازآفرینی است.

أغلب مطالعات تاریخی، به نسبت اکثر رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، کمتر علمی هستند. با پیدایش نظریاتی مانند پورتیویسم و ماتریالیسم دیالکتیک، مبانی نظری لازم برای وارد کردن روش شناسی علمی به علوم اجتماعی و ایجاد حرکتی به سوی علمی کردن مطالعات تاریخی تدارک شد، اما این تلاش‌ها به خاطر رویدادمحور بودن روش مطالعه‌ی تاریخ، به‌ندرت به موفقیت دست یافت. رویدادهای تاریخی مخصوص زمان و مکانی خاص، منحصر به‌فرد، غیر قابل تکرار، غیر قابل تکثیر در آزمایشگاه، و تالدزاگای قابل توصیف در قالب آمار و الگوریتم هستند. بدان سبب که کوشش برای تبدیل تاریخ به علم، به تعریف دوباره رویداد یا حذف آن به‌قصای موضوع در مطالعه‌ای علمی می‌انجامد. با این وجود (یا اختصاراً بنابراین) تاریخ از وضعیتی همانند علم بنيادی در برابر دیگر علوم اجتماعی و انسانی برهه می‌برد. همان‌گونه که فوکو در «واژه‌ها و چیزها» تأکید کرده است، از میانه‌ی قرن نوزدهم، تاریخ در جایگاهی مشرف بر دیگر علوم انسانی قرار گرفته است. التزام تاریخ به روش انتزاعی برای توصیف رویدادها که با ایجاد رابطه‌ی جانشینی موقع میان حوادث، آن‌ها را تبیین می‌کند، مبنا و الگوی دیگر حوزه‌های علوم انسانی است. تفسیر و تشریح رویدادها به شیوه‌ی انتزاعی و قیاسی و به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد رابطه بین رویدادهای متفاوت، در شمار مبانی مطالعات علمی علوم انسانی و اجتماعی است که مشی تجربی‌گرایانه برای معناده‌ی به رویدادها برگزیده‌اند. اما همان طور که لوی اشتراوس می‌گفت، فرایند تجربی که هدفش برقراری رابطه‌ی جانشینی یا به قول ادوارد سعید، توالی است، روش یا نظریه‌ای جدید نمی‌آورد. این شبوه در مرحله‌ی ابتدایی پردازش داده‌ها به روش علمی مناسب است. چیدمان رویدادها به ترتیب وقوع حوادث، فقط طبقبندی ابتدایی از حوادث بر اساس اصل همانندی با گذشته است، اما درباره‌ی این که چرا آن‌ها همانند قبل رخ داده‌اند، به شیوه علمی توضیح نمی‌دهد. بنابراین لوی اشتراوس نتیجه گرفت که یک

میان تجسم و مفهوم‌سازی فرایندها و رویدادهای تاریخی، تفاوت وجود دارد. مفهوم‌سازی همیشه چکیده‌ای از یک فرم است. وقتی که زمان ساختاربندی گذشته تاریخی فرا می‌رسد، فرم از محتوی پیش می‌افتد، و نه بر عکس. و این اختلاف بین تاریخ و فلسفه تاریخ است

برآوردن تاریخ

گذشته آن را زنده نگاهداشتند. همان طور که لوئیس مینک فیلسوف استدلال می‌کرد، رویداد تاریخی باید به مثابه انواع رویدادهای شناخته شود که می‌تواند عناصری داستانی باشد. داستان‌ها با نشان دادن این که چگونه این رویدادها را می‌توان پیکربندی کرد، خواست را توضیح می‌دادند. مجموعه‌ای از رویدادها را می‌توان بهوسیله جامعیت، الگوریتم، طبقبندی، ساختار، آمار وغیره به دست آورد. اما این رویدادها، بهصورت تاریخی و تا جایی که برای نمایش غناصر داستان می‌توان آن‌ها را نشان داد، قابل درک بودند. این پیشرفت منجر به بررسی پیچیده و گسترده روابطی شد که در میان حالات رویی، و دیگر حالات تفسیر واقیت، خواه گذشته خواه حال، خواه در حال توسعه و یا در حالت پایدار، یا بهصورت روایی یا الگوریتم وجود دارد وتوسط ازون را تلقی کریستوف پومیان، فوکو، بارت، گادامرو.. نمایندگی و بیان می‌شود... نتیجه مهم این بررسی‌ها، معطوف شدن اندیشه‌ها از فرایندها به بررسی حالات توصیف آن‌هاست که با فلسفه‌ی «جهت‌سازی» (mobilization) آسپینوزا اشکار شد.

اما از نظر مورخینی که به این موضوعات نظری علاقه دارند، از بین رفتن تمایز بین شکل و محتوای گزارش آن‌ها از گذشته، تهدید به فرمالیسم و موج تکفیر طیف‌های چپ و راست شد. اگر یک فرایند تاریخی بوسیله فرم شناسایی شود و اگر روایی باشد، چگونه می‌توان بین فرم تاریخی و داستانی یا روایت اسطوره‌ای تمایز ایجاد کرد؟ پاسخ مورخین حرفه‌ای به این سوال رجوع به مقررات و روندهایی بود که جامعه مورخین حرفه‌ای آن را ماهبta تاریخ‌شناسانه می‌دانند. نسبت‌گرایی جامعه مورخین حرفه‌ای و تصمیم‌گیری درباره آنچه که با روش تاریخی مناسب یا باحالت بازنمایی تناسب داشت و آنچه که نامناسب بود، بهوسیله ترویج تاریخ‌نگاری انتقادی با مانع مواجه شده است.

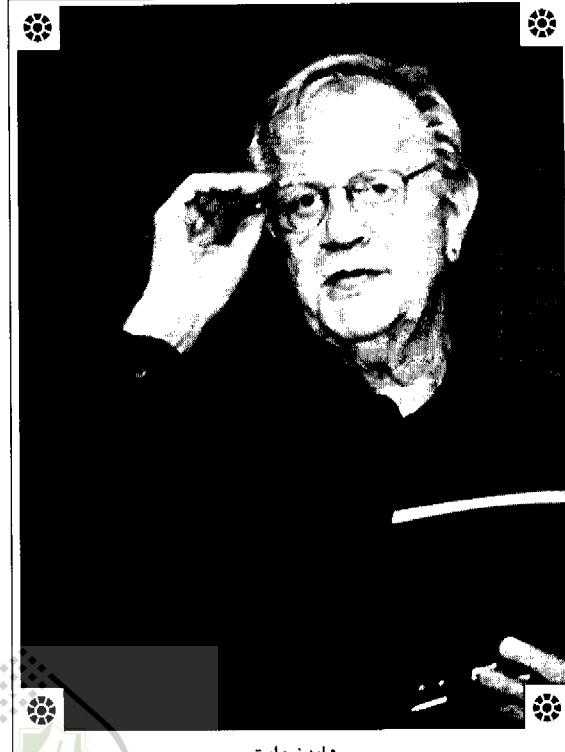
در این مرحله تصور و ادراک تاریخ بر اساس رابطه بین زبان و واقعیت توضیح داده می‌شود. متن‌گرایی (textualism) بین می‌کند هر چیزی که واقعی تلقی شود، از طریق بسط نظریه تاریخی و نظریه گفتمان در دهه آن‌ها فروکش کرد. بسط انقلاب ساختارگرایانه به رهبری برودل و مکتب آنال و هم‌چنین رونق تاریخ روایی، بررسی مجدد وضعيت هستی‌شناختی شنیداری، امسایی، یا کلامی، محلی را به وجود می‌آورد که در آن اختلاف بازنمایی، تصور، یا نوشتار، بازنمایی هر چیزی خواه بهصورت دیداری، شنیداری، امسایی، یا کلامی، محلی را به وجود می‌آورد که در آن اختلاف بین واقعیت و شکل‌های بروز آن را می‌توان تمیز داد. اما هم‌زمان هم، بازنمایی حالت امور (مانند یک رویداد تاریخی) در یک رسانه یا واسطه (مانند روایت تاریخی) توجه ما را به تفاوت بین یک چیز نشان داده شده و

بودند، به داده‌ها تحمیل کرده‌اند. اما علوم انسانی هدف پژوهش تاریخی را به تحلیل محصولات پژوهش، یعنی متون کتبی که مورخین یافته‌های خود را در آن ارائه می‌دهند، تعییر داد. این مسئله در بحثی آمده است که جورج لوکاج آن را «فلسفه تاریخی» نامیده است. نگرش مرسوم این بود که مرحله پژوهشی بررسی تاریخی را تقریباً می‌توان از مرحله ترکیب متمایز نگاه داشت. درواقع تصور می‌شد که داده‌ها را از تحلیل وضعيت آن‌ها به عنوان عناصر ساختاری یک معناء می‌توان متمایز دانست. رونزو دو فلیس مورخ بزرگ ایتالیایی در دوره‌ی فاشیست، تأکید کرد: ابتدا داده‌ها، سپس تفسیر.

نگرش متعارف این بود که مورخ شایسته، واقعیت‌ها و تأملات خود را درباره‌ی آن‌ها کشف کرده و سپس آن‌ها را بهصورت علمی یا ادبی ارائه می‌کند. چشم‌اندازهای نگرش درباره رابطه بین پژوهش و ترکیب، شبیه به رابطه‌ای بود که مورخین باید بین گذشته و حال فرض می‌کردند. در مرحله پژوهش، کار مورخ از مرحله ترکیب منفصل بود. گزارش مورخ، گزارش رویدادها و واقعیت‌ها بود که به عنوان داده‌های پژوهش می‌آمد و توضیح و تفسیر مورخ درباره‌ی آن‌ها در قالب روایتی نوشتاری ارائه می‌شد. در این نگرش، شکل سخن مورخ به مثابه یک روایت، محتمل الوقوع بود و تصور می‌شد که از اطلاعات و استدلالات آن قابل تفکیک است. در دو زمینه احتمالی: یا داستان گفته شده در سخن، تصور تقلید رویدادها بود که به عنوان واقعیت بیان می‌شد، درواقع می‌توانست شکلی یکسان درباره آن را متجلی کند. داستان گفته شده درباره رویدادها، فقط ابزار یا وسیله ارتباطی بود که مورخین برای انتقال اطلاعاتی درباره یک موضوع استفاده می‌کنند. اکنون مفهوم رابطه بین محتویات پیام‌هایی که توسط مورخین به مخاطب (واقعی، احتمالی یا فرضی) انتقال می‌یابد، و شکل‌هایی که این پیام‌ها را می‌توان انتقال داد، از طریق بسط نظریه تاریخی و نظریه گفتمان در دهه ۱۹۸۰ فروکش کرد. بسط انقلاب ساختارگرایانه به رهبری برودل و مکتب آنال و هم‌چنین رونق تاریخ روایی، بررسی مجدد وضعيت هستی‌شناختی شکل روایی را ایجاد کرد. آیا داستان، شکلی از مقوله تاریخی وجود انسان است؟ آیا داستان‌ها نه فقط در سخن و کلام، بلکه در واقعیت استدلالی هم وجود داشتند؟ اگر این چنین بود، پس هدف از تحقیق تاریخی باید جستجو برای داستان‌هایی باشد که درواقع عوامل انسانی و عواملی در

ایجاد می‌شود. اما روای بودن آن کاملاً موضوع دیگری است. هیچ قوانین و مقررات روای مشابه با قوانین روای بودن شواهد وجود ندارد و این بدین خاطر است که روایت مستلزم این است که عوامل تاریخی، رویدادها، مؤسسه‌ات و فرایندها با روشی لایه‌لایه تجسم می‌یابند. اولاً آن‌ها باید به عنوان کاراکترها، رویدادها، صحنه‌ها و فرایندهای تلقی شوند که در داستان‌ها، اسطوره‌ها، آیین‌ها، حمامه‌ها، رمان‌ها، و نمایشنامه‌ها آمده است و دوم این که در بردارنده ارتباط با یکدیگر فرض شوند که در ساختارهای انواع داستان مانند حمامه، رمان و تزئیی و کمدی وجود دارد. توصیف نهادهای گذشته، شکلی از داستان‌هایی است که در مکان‌ها و زمان‌های خاص قرار گرفته و نوع حادی از بازنمایی تاریخی را تولید می‌کند. اعطای کارکردهایی به این شکل‌ها، خط سیر دوره‌های زندگی آن‌ها را معنا می‌بخشد. معنا، یک روش تفسیر فرایندهای تاریخی در حالتی از تقدیر سرنوشت است و نه به عنوان نمونه‌ای از علیت مکانیکی یا تاریخی، بلکه به همگرا با فعل و افعال اراده آزاد که گریش، انگیش، نیت، و موقعیت‌های خاص تاریخی به آن تحمیل می‌شود. تکمیل یا انجام به عنوان لایه‌لایه شدگی همه احتمالات برای کنش موجود در «موقعیت» تلقی می‌شود و بافت به عنوان صحنه‌ای از کنش احتمالی فرض می‌شود. تجسم عوامل، کنش‌ها، رویدادها، و صحنه‌ها به عنوان عناصر کشمکش‌های دراماتیک و تفکیک‌پذیری آن‌ها یا پیروزی یا شکست و سیله‌ای است که به کمک آن تفاسیر روای از فرایندهای تاریخی ساخته می‌شوند. این‌ها ابزارهایی است که با آن مجموعه خاصی از رویدادها، به صورت یک توالی توصیف می‌شوند، در گزارش تاسیتوس از قانون نرون، رویدادهای دوره‌ی پنجم ساله او، که در آن امپراطور خوبی بود، شکل‌های ناقص یا ناکامل از امپراطور بدی است که بعدها جلوه گر شد. صورت تکمیل شده‌ای که خود را در اشکال اولیه کاراکتر یا فرایند مربوط به آن قالب ریزی می‌کند. الگو و مدل تکمیل شکل روای است که به موارد پیش پا افتاده اعتماد دارد و در آن مورخ غیب‌گویی می‌کند. تبیین کننده‌ی حالتی است که مورخ، دربرابر شخصیت تاریخی مورد مطالعه‌اش، نقش دنای کل به خود می‌گیرد. البته در خصوص این واقعیت که او می‌داند چگونه رویدادها در واقع وارونه شده‌اند. اما این که چه چیزی را «درواقع می‌توان وارونه کرد» فقط به این معنی است که مورخ، تجسم مجموعه‌ای از رویدادها را به عنوان «پایان به عنوان تکمیل» تلقی کرده است که به او امکان می‌دهد تا رویدادهای نخستین را در پیش‌بینی ناقص آنچه درست بوده است، تشخیص دهد. معنا از تأثیر گزارش روای این توالي با تکنیک ارتباط رویدادها به ترتیب وقوع آن‌ها تولید می‌شود. اما آن‌ها را به عنوان سرخه‌ای از ساختار طرح تفسیر می‌کند که فقط در پایان روایت و در تجسم رویدادها به عنوان «کمال یافته» آشکار خواهد شد.

در مورد مدل کمال یافته روایت بسیار می‌توان گفت و نیز در مورد شکل‌های مختلفی که در تاریخ‌نگاری کلاسیک، مسیحی و پس از رنسانس به خود می‌گیرد. در ضمن باید کار کرد آن را به عنوان مدلی از هر گزارش تاریخی گذشته - که به قالب رستگارکننده و نجات‌بخش درآمده است - یادآوری کنیم. آنچه هیلگرویر و نولت، «لذات روایت» می‌نامیدند، در دلیل رهایی‌بخشی از گذشته‌ی آلمان، که به صورت نمایشنامه ارزش بازگو کردن را دارد، وجود دارد. نمایشنامه رهایی یا رستگاری به عنوان رابطه پیمان و



هایدن وایت

بازنمایی آن معطوف می‌کند. این تفاوت و اختلاف است که مقایسه بحرانی یا انتقادی بین بازنمایی گذشته یا هر جنبه از آن را امکان‌پذیر می‌سازد. عقیده به قابلیت قیاس بازنمایی‌های مختلف از هر جنبه از گذشته، منوط به عقیده پیشینی به گذشته است که همه بازنمایی‌ها را می‌توان به آن ارجاع داده و به عنوان دانشی معتبر ارزشیابی کرد. اما گذشته واقعی بجز از طریق بازنمایی‌های نمایه‌ای، شمایلی، یا نمادین (indexical, iconic, symbolic) آن قابل دسترس نیست.

البته مطالعات سنتی تاریخی می‌گوید که گذشته، خود را در شواهد، نشان می‌دهد. طبق این نگرش، کار مورخ همانند کار یک باستان‌شناس است برای پیداکردن گذشته پنهان شده در ویرانه‌ها. گاه باید خرابه‌ها را تمیز کرد و به حالت پیشین برگرداند. وظیفه مورخ، رونوشتبرداری است نه ترجمه گذشته و حال. پیام‌هایی که در ویرانه‌های گذشته مضمونند. مورخ دریافت کننده‌ی انفعالی و فرستنده‌های این پیام‌هاست و نه سازنده‌ی آن‌ها. اعتبار انتقال آن‌ها براساس آنچه که جامعه مورخین حرفه‌ای به عنوان قوانین و روندهایی برای بررسی شواهد مورخ تلقی می‌کنند، قابل ارزشیابی است، بنابراین بازنمایی گذشته، عناصر آن، و روابط موجود در میانشان، مشکل محسوب نمی‌شود. بلکه موضوع مربوط به تفسیر و توجیه نوشتمن توصیف در یک کلام یا سخن کننی است که تاریخی بودن اهداف توصیف شده را نشان می‌دهد.

اکنون از چشم‌انداز متن‌گرایی (textualism) بازنمایی، به عنوان هدف احتمالی مطالعه‌ی تاریخ است. تاریخی بودن یک شیء از طریق توصیف شیء بربطی شواهد حاکم بر جامعه مورخین در یک زمان و مکان خاص

برآوردن تاریخ

عقیده به قابلیت قیاس بازنمایی‌های مختلف از هر جنبه از گذشته، منوط به عقیده پیشینی به گذشته است که همه بازنمایی‌ها را می‌توان به آن ارجاع داد و به عنوان دانشی معتبر ارزشیابی کرد

آن را همانند یک شکل و تصویر کلامی و صورت خیالی چیزی که می‌توان دید یا چیزی بی‌مجازی و مفاهیم مختلفی از آن هست، نشان دهد و می‌تواند این کار را انجام دهد. این، محدوده را نه فقط در اختصار کاهش تفاسیر چیزها در قابل درک‌ترین تفسیر، بلکه در اختصار کاهش مفاهیم «آنچه که واقعیت تلقی می‌شود» در دقیق‌ترین بازنمایی از واقعیت‌ها ایجاد می‌کند. به خاطر این که واقعیت‌ها تجسم تصاویری هستند که نشان داده می‌شوند. تصاویر تجلی گاه محتواهی مفاهیمی که منطق این همانی و عدم تناقض بر آن حاکم است، نشان داده می‌شوند. اما منطق بازنمایی روانی جهان (خواه گذشته خواه حال یا رابطه بین آن‌ها)، منطق شکل‌ها یا معانی مجازی است که اصلاً منطق نیست، مگر اینکه مجموعه‌ای از تصاویر با ساختار معنایی منطقی باشد.

تصویر می‌کیم والتر بنیامین این را زمانی درک می‌کرد که در پاسخ به انتقاد ادورنو، که ترش به عنوان آمیزه‌ای از تصوف و مثبت‌گرایی دانسته شده بود، نوشت تاریخ، به صورت داستان درنمی‌آید؛ بلکه همانند تصاویر ظاهری شود، زیرا تاریخ ناقد نظریه است. همان‌طوری که می‌دانید، بنیامین تلاش می‌کرد درباره‌ی آن‌چه را که تصویر دیالکتیک می‌نماید و ماهیت متناقض نمای هر رویداد تاریخی را دربرمی‌گرفت، نظریه‌پردازی کند. از نظر او، تصاویری که می‌توانیم در شواهد پیدا کیم، همانند سوزنی در کاهدان، تصاویری نیستند که یک واقعیت اجتماعی را با سازگاری درونی و غیرمهمه تجسم کنند، بلکه آن‌هایی هستند که بر عکس، لحظه‌ای از تنش و تغییر را نشان می‌دهند، زمانی که بین دو لحظه، مفروض و غیردانمی است. من اطمینانی به این موضوع ندارم، اما فکر می‌کنم بنیامین در تلاش برای نظریه‌پردازی تصویر دیالکتیکی، بینش فوق الذکر را فاش کرده بود؛ این که تاریخ از اشکال داستانی تفکیک نمی‌شود؛ بلکه به صورت تصاویر مورخانه تفکیک می‌شود. واقعیت این است که تصاویر دیالکتیکی گذشته، در پارادوکس‌های بازنمایی باگانی شده‌اند و فقط می‌توان آن‌ها را همانند داستان، به وسیله‌ی روایت تکمیل کرد.

پی‌نوشت

۱ این مقاله ترجمه نوشته زیر است و در این شان نیز یافته‌ی است.

"History as Fulfillment Hayden White's Keynote Address

November 12, 1999". <http://www.tulane.edu/~isn/hwkeynote.htm>

تکمیل در گفته‌های مسیح وجود دارد (یا تکمیل شده است): زمان، در لحظه ورود به اورشلیم تکمیل می‌شود، در آنجا پیمان بین خدا و یهودیان در مصائب مسیح تکمیل شده است.

اما این ملاحظات مستلزم بررسی کامل تری است. نکته مهمی که در ماهیت ساختار گرایانه (با دقیق‌تر از آن، افرینش گرایانه) روایت و ماهیت تکنیک‌های تجسم وجود دارد که بدون آن‌ها رویدادهای تاریخی را نمی‌توان با معنای روایی ارائه داد.

معقدم که تاریخ، انسان‌شناسی، و تحلیل روانی، تنها رشته‌های علوم انسانی هستند که هنوز هم روایت را نه به عنوان ابزار عامه‌پسند که به عنوان وسیله مشروعی برای توضیح مفاهیم تلقی می‌کنند؛ اما این که روایت‌ها باید ساخته شوند، ناگفته باقی می‌ماند. حتی اگر تصور شود که ساختار

آن‌ها، رونوشت برداری واقعیتی است که آن‌ها نشان می‌دهند و نه تطبیق مدل از پیش ساخته شده توالی در بخشی از جهان کشف شده، اما هر دوی این مفاهیم راستی‌نمایی و روایتگری، آنگاهی از این واقعیت را که بخشی از واقعیت در بازنمایی از طریق تکنیک‌های مرتبط با بافت‌ها، شخصیت‌پردازی‌ها، رویدادها، مؤسسات و فرایندهای ساخته می‌شود، نادیده می‌گیرند. پرسوواز تاریخی ناپلئون سوم به عنوان یک قهرمان یا شارلاتان باید تجسم شود، البته اگر به عنوان شخصیتی فرض شود که می‌توان در نمایشنامه‌های پرودون و مارکس مشاهده کرد.

بین تجسم و مفهوم‌سازی فرایندها و رویدادهای تاریخی، تفاوت وجود دارد. مفهوم‌سازی همیشه چکیده‌ای از یک فرم است. وقتی که زمان ساختاربندی گذشته تاریخی فرم می‌رسد، فرم ازمحتوی پیش می‌افتد، و نه بر عکس. و این اختلاف بین تاریخ و فلسفه تاریخ است.

مورخین حرفه‌ای به دنبال اعتبار بی عیب و نقص موفقیت حرفه‌ای بوده‌اند. دلیل این وضعیت متناقض، خرافه‌پرستی است که بار مسئولیت حرفه‌ای مورخان را سنتگین می‌کند، زیرا خود را از سنت ادبی یا استدلایلی جدا کرده و به دنبال وضع علم متفق بودند. من در این زمان، وارد این تاریخ نمی‌شوم و

فقط می‌گویم که مطالعات تاریخی به واقعیت ماهیت استدلایلی آن، وضعیت آن به عنوان یک شیوه ترکیب یا ساخت و روش‌های مجازی ایجاد اهداف مطالعه خیره مانده است. منظور این است که به خاطر ماهیت هدف تاریخی مطالعه به عنوان هدفی که در گذشته قرار گرفته، یعنی هدفی که

می‌توان نشان داد و یا از طریق بقایای آن به آن رجوع کرد. مورخ فقط باید